

## ابعاد عقیدتی و تاریخی ماجرای صلیب در عهد جدید و قرآن

عبدالرحیم سلیمانی\*

### اشاره

ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی مسیح در اناجیل و قرآن مجید به گونه‌ای ظاهراً متفاوت مطرح شده است. بر طبق اناجیل حضرت عیسی به صلیب رفته، مدفون شد، اما بعد از سه روز زنده شد و به آسمان رفت و تاکنون زنده است؛ اما مطابق ظاهر آیه‌ای از قرآن و برداشت رایج از آن، عیسی به صلیب نرفت و کشته نشد، بلکه امر بر یهودیان مشتبه شده است. جدای از تفاوت ظاهری دو نقل، این ماجرا و چگونگی نقل آن در اناجیل، در کل ساختار الاهیات مسیحی تأثیرگذار است؛ زیرا در این نگاه صلیب مسیح نه یک حادثه عادی، بلکه حادثه‌ای است که در سرشت و سرنوشت انسان و برنامه خدا برای نجات انسان نقشی اساسی دارد. این در حالی است که این ماجرا، هرگونه که بوده باشد، هیچ تأثیر و نقشی در الاهیات اسلامی ندارد. بررسی ماجرای پایان زندگی عیسی در عهد جدید و قرآن مجید و تأثیر آن در الاهیات موضوع این نوشتار است.

### مقدمه

عیسی مسیح به صلیب کشیده شد و کشته و مدفون شد؛ اما سه روز بعد زنده شد و

---

\* استادیار دانشگاه مفید.

مدتی حواریان و عده‌ای دیگر او را می‌دیدند، اما پس از حدود چهل روز به آسمان رفت. او اکنون زنده و نزد خداوند است و روزی باز خواهد گشت.

عیسی مسیح به صلیب کشیده نشد و کشته نیز نشد، بلکه قاتلان او اشتباه کردند و فرد دیگری را به جای او به صلیب کشیدند. خداوند عیسی را به آسمان برد. او اکنون زنده و نزد خداوند است و روزی باز خواهد گشت.

سخن اول اعتقاد مسیحیان درباره‌ی پایان زندگی عیسی مسیح است که از اناجیل گرفته شده است و سخن دوم اعتقاد رایج مسلمانان است که از ظاهر آیه‌ای از قرآن برداشت شده است.

عیسی مسیح شخصیتی است که در دو دین اسلام و مسیحیت مورد احترام است و هر دو دین او را از بزرگان تاریخ بشریت می‌دانند؛ اما درباره‌ی زندگی و شخصیت او اختلافاتی بین پیروان و متون مقدس این دو دین وجود دارد. یکی از این اختلافات درباره‌ی چگونگی پایان یافتن زندگی این شخصیت است: آیا او «کشته شد و زنده شد و زنده است» یا اینکه «کشته نشد و زنده است»؟

برخی از نقادان جدید کتاب مقدس بر اساس مبنایی که دارند هیچ یک از این دو روایت را نمی‌پذیرند؛ چراکه جهان‌بینی آنان به گونه‌ای است که دخالت ماوراءالطبیعه را در طبیعت برنمی‌تابد و بنابراین وقوع هیچ معجزه‌ای را نمی‌پذیرند.<sup>۱</sup> برخی از عالمان جدید الاهیات مسیحی، غیرممکن می‌دانند انسانی که از لوازم الکترونیکی استفاده می‌کند معجزات نقل شده در عهد جدید را بپذیرد.<sup>۲</sup>

هر دو روایت از پایان زندگی زمینی عیسی معجزه‌آسا و در نتیجه «علم‌گریزه‌اند؛ به این معنا که علم نه می‌تواند آنها را تأیید کند و نه تکذیب؛ چون علم تجربی فقط در محدوده طبیعت کاربرد دارد و درباره‌ی ماورای طبیعت هیچ نظری نفیاً و اثباتاً ندارد. معجزه، دخالت ماوراءالطبیعه در طبیعت است و هر جا پای ماوراءالطبیعه به میان آید

۱. رک: ویلیام هوردن، راهنمای الاهیات پروتستان، ص ۳۸؛ آرچیبالد رابرتسون، عیسی اسطوره یا تاریخ، ص ۶۱-۶۳.

۲. تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ص ۱۴۸.

علم باید سکوت کند. جهان‌بینی مدرن اصل معجزه را انکار می‌کند، زیرا وجود ماوراءالطبیعه را نمی‌پذیرد و عالم هستی را محدود به طبیعت می‌داند؛ البته کسانی قبل از عصر روشنگری بودند که ماوراء را انکار نمی‌کردند، ولی دخالت آن در طبیعت را نمی‌پذیرفتند و در نتیجه معجزه را قبول نداشتند؛ اما جهان‌بینی مسیحیت و اسلام سنتی، مانند جهان‌بینی بیشتر ادیان جهان، معتقد به وجود ماوراءالطبیعه و دخالت آن در طبیعت هستند و بنابراین معجزه را می‌توانند و باید بپذیرند. معتقدان به قرآن و نیز معتقدان به کتاب مقدس باید اعجاز را بپذیرند و ممکن بدانند؛ چراکه متون مقدس آنان معجزات فراوانی را نقل کرده‌اند.

آنچه اناجیل از پایان زندگی زمینی عیسی نقل کرده‌اند، معجزه است. معجزات علم‌گریزند و باید آنها را خردگریز دانست نه خردستیز؛ بنابراین پیروان دیگر ادیان، و از جمله مسلمانان، امکان آن را می‌پذیرند. آیا ممکن است انسان کشته‌شده و مدفون‌شده‌ای پس از سه روز زنده شود و به آسمان رود و تا امروز - که دو هزار سال از آن زمان گذشته است - زنده باشد؟ علم می‌گوید طبق ابزاری که من در اختیار دارم چنین چیزی ممکن نیست؛ ولی عقل می‌گوید ممکن است، چون به اموری مربوط است که فراتر از علم و تجربه است؛ بنابراین مسلمانان آن را می‌پذیرد. همین‌طور فرد مسیحی نیز امکان وقوع این حادثه را می‌پذیرد که قیافه فردی معجزه‌آسا عوض شود و در نتیجه امر بر کسانی مشتبه شود، و او به آسمان برده شود و تاکنون زنده باشد. این معجزه است و برای مسیحیان قابل قبول است؛ چراکه مشابه آن در متون مقدس آنان زیاد نقل شده است. تا اینجا به ظاهر اختلاف چندان عمیق و مهم نیست.

برای مسلمانان تفاوتی ندارد که پایان زندگی پیامبرشان چگونه بوده باشد و برای مثال آن حضرت در بستر و به سبب مرضی وفات یافته باشد یا اینکه در میدان نبرد به شهادت رسیده باشد و یا اینکه در شهر مسموم شده و به شهادت رسیده باشد؛ زیرا این امر و چگونگی آن در هیچ یک از اعتقادات و اعمال اسلامی تأثیرگذار نیست. همچنین برای آنان فرقی نمی‌کند که عیسی کشته نشده باشد و به آسمان رفته باشد، یا کشته شده باشد و زنده شده باشد و به آسمان رفته باشد، یا اینکه کشته شده باشد و زنده هم نشده باشد. مقصود این است که چگونگی پایان یافتن زندگی پیامبر اسلام و نیز هیچ

شخصیت دیگری در نظام عقیدتی و عملی اسلام هیچ تأثیری ندارد. البته این رهبران بزرگ که در طول زندگی خود به شیوه‌های مختلف انسان‌ها را راهنمایی کرده‌اند، با انتخاب شیوه مرگ خود نیز می‌توانند الگویی برای دیگر انسان‌ها باشند؛ اما این‌گونه نیست که خود حادثه تأثیری در اصل نظام دین داشته باشد. اما برای مسیحیان حادثه پایان زندگی عیسی این‌گونه نیست. این حادثه در نظام الاهیات مسیحی نقشی بسیار محوری دارد. کل اختلاف قرائت اسلامی با قرائت مسیحی از این حادثه به دو جمله برمی‌گردد: مسیحیان می‌گویند مسیح کشته شد و مسلمانان می‌گویند مسیح کشته نشد؛ مسیحیان می‌گویند مسیح دوباره زنده شد و مسلمانان می‌گویند کشته نشد که زنده شود. برای مسیحیان دو جمله «کشته شد» و «زنده شد» دو حادثه معمولی نیست. آنان می‌گویند این دو حادثه اگر به همین صورت رخ نمی‌داد کل برنامه خدا برای نجات انسان ناتمام می‌ماند. اگر این دو حادثه را از مسیحیت کنونی حذف کنیم، کل نظام الاهیات مسیحی به هم می‌ریزد و این دین هویت خود را از دست داده، و به دین دیگری تبدیل می‌شود.

پس مسئله صلیب دو بعد دارد: یکی بعد الاهیاتی و دیگری بعد تاریخی. در بحث مقایسه ماجرای صلیب در قرآن و عهد جدید یا اسلام و مسیحیت باید به هر دو بعد توجه کرد. البته بسیار روشن است که این بعد اول است که اهمیت زیادی دارد و بعد دوم اهمیت چندانی ندارد. در بعد اول بحث به کل نظام اعتقادی کشیده می‌شود، اما در بعد دوم صرفاً بحث این است که ظاهر متون مقدس دو دین یک حادثه تاریخی را به دو صورت متفاوت نقل کرده‌اند.

اما قبل از ورود به بحث تفصیلی درباره هر یک از این دو بعد باید به یک بحث مبنایی اشاره کنیم و آن اینکه در مقایسه دو دیدگاه از دو دین و دو متن مقدس قاعدتاً پای معیار و میزان و داور بیرونی به میان می‌آید و بدون تردید در این بحث پای عقل به میان کشیده می‌شود.

اما در رابطه با داوری عقل مسئله‌ای مطرح است. چه بعد تاریخی و چه الاهیاتی در این بحث از متن مقدس اتخاذ شده است. حال سؤال این است که درباره آنچه از متن مقدس گرفته می‌شود، عقل چه موقعیت و جایگاهی دارد؟ چه بسا در خود این مسئله

مبنایی - که در این بحث تأثیر زیادی دارد - نیز بین پیروان دو دین اختلاف باشد. در اینجا مجال آن نیست که به این مسئله مبنایی بپردازیم. اما در بحث خود، حجیت عقل را به این معنا می‌پذیریم که اعتقاد و عمل خردمستیز در دین پذیرفته نیست، اما اعتقاد و عمل خردگریز اجمالاً پذیرفته است. بحث را در دو محور اصلی پی می‌گیریم:

## ۱. ابعاد عقیدتی و الاهیاتی ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی

### ۱.۱. جایگاه الاهیاتی صلیب در عهد جدید

نویسنده‌ای مسیحی با برداشت از عهد جدید، اهمیت صلیب و نقش آن را در کل الاهیات مسیحی این‌گونه توصیف می‌کند:

مهم‌ترین مقصود مسیح از آمدن به این جهان این نبود که برای ما سرمشق باشد و یا تعلیمی بدهد، بلکه این بود که برای ما جان بدهد. مرگ او یک امر اتفاقی یا بر اثر تصمیم بعدی نبود، بلکه مهم‌ترین هدف مجسم شدن بود. مجسم شدن هدف نهایی نبود، بلکه برای این انجام شد که به وسیله مرگ مسیح بر روی صلیب، گمشدگان به نجات برسند.<sup>۱</sup>

فقره فوق به روشنی نشان می‌دهد که حادثه صلیب در کل نظام دینی مسیحیت چه جایگاه محوری و اساسی‌ای دارد. این فقره نشان می‌دهد که هدف نهایی از آمدن مسیح و مأموریت او، همین حادثه بوده است. مسیح با مرگ خود بیش از حیات خود نقش ایفا کرده است.

اگر بخواهیم برای دین یک تعریف کلامی ارائه دهیم - البته تعریفی که برای ادیبانی مانند اسلام و مسیحیت اجمالاً مورد قبول باشد - باید بگوییم: «دین عبارت است از برنامه خدا برای نجات انسان». در این تعریف غیر از حرف ربط «برای»، چهار واژه وجود دارد: انسان، نجات، خدا و برنامه. واژه دیگر آن چیزی است که تعریف شد؛ یعنی «دین» - که در بحث ما مصداق آن «مسیحیت» است. سخن این است که حادثه

۱. هنری تینن، الاهیات مسیحی، ص ۲۱۹.

صلیب نه تنها با چهار عنوان داخل تعریف، بلکه با پیام اصلی خود مسیحیت ارتباطی ناگسستنی دارد.

#### الف) انسان

از نوشته‌های پولس - که الاهیات رایج مسیحی منطبق با آن است - برمی‌آید که دو حادثه یا دو عمل بسیار مهم در تاریخ زندگی بشر وجود دارد که همچون نقاط عطفی تاریخ زندگی انسان را به چهار (یا سه) دوره تقسیم می‌کنند. سرشت، جایگاه و قدرت و توان انسان در این چهار دوره متفاوت است. این دو حادثه یکی گناه آدم است و دیگری صلیب مسیح. بر اساس این دو حادثه تاریخ انسان به چهار دوره «انسان قبل از گناه آدم»، «انسان بعد از گناه آدم و قبل از صلیب مسیح»، «انسان بعد از صلیب تا حیات دیگر» و «انسان در حیات دیگر» تقسیم شده است. انسان در ابتدای خلقت پاک و مقدس بود. او دوست خدا بود و مقام فرزندی خدا را داشت و در واقع عضو خانواده خدا بود. عقل و اراده او سالم و قوی بودند؛ اما با گناه آدم - که گناه بسیار بزرگ و فجیعی بود، چراکه طغیان علیه خدا بود و توبه‌ای به همراه نداشت - آدم و نسل او سقوط کردند. سرشت و ذات انسان گناه‌آلود شد. گناه آدم به نسل او به ارث رسید و از آن پس، فرزند آدم هنگام تولد ذاتاً گناه‌کار است. انسان ذاتاً به بدی تمایل دارد. انسانی که قبل از گناه آدم دوست خدا و حق و حقیقت بود، از این پس دشمن خدا گردید. عقل و اراده انسان ضعیف و ناتوان گردید. انسان مقام فرزندی خدا را از دست داد و در واقع به عبد و غلام تبدیل شد. خدا برای اینکه تا زمانی که راه نجاتی از این وضعیت اسفبار پیدا شود، این انسان بتواند به حیات خود ادامه دهد شریعت را فرستاد - در واقع شریعت نه راه نجات انسان‌ها، بلکه زمینه‌ساز آمدن نجات بود. خداوند در این دوره انبیاء را فرستاد که وظیفه آنان آوردن شریعت بود. انسان سقوط کرده زیر بار سنگین شریعت بود و هر روز بر گناهایش افزوده می‌شد و راهی برای نجات از این

۱. توجه شود که پولس بر اساس تورات و تفسیری که از آن دارد سخن می‌گوید.

وضع اسفبار نداشت. بزرگ‌ترین مانع نجات انسان، گناه آدم بود و تا زمانی که گناه آدم وجود داشت و کفاره آن داده نشده بود، انسان در همین وضعیت سقوط کرده قرار داشت؛ اما این انسان سقوط کرده گناه‌کار چیزی نداشت که ارزش کفاره گناه آدم را داشته باشد. اما این وضعیت شایسته انسان نبود، زیرا او برای مقام فرزندی خدا خلق شده بود. خدای مهربان چون دید که این انسان توان دادن کفاره را ندارد، سرانجام پسر یگانه خود را - که هم‌ذات با خدا و با او برابر بود - فرستاد تا مجسم شده، به صورت انسان درآید و به صلیب رود تا گناه آدم را کفاره دهد. با صلیب مسیح گناه آدم کفاره داده شد و بار دیگر این امکان فراهم شد تا انسان فرزند خدا گردد. در دوره پس از صلیب، هر کس به پسر خدا ایمان آورد، یعنی ایمان آورد که این پسر خدا بود که به صلیب رفت و گناه آدم را کفاره داد، می‌تواند به مقام فرزندی خدا نایل آید.<sup>۱</sup>

پولس در فقره‌ای چکیده ماجرای سقوط انسان به واسطه گناه آدم، و نجات انسان از وضعیت سقوط کرده از طریق صلیب مسیح را این‌گونه بیان می‌کند:

همان‌طور که یک گناه موجب محکومیت همه آدمیان شد یک عمل کاملاً نیک نیز باعث تبرئه و حیات همه می‌باشد و چنان که بسیاری در نتیجه سرپیچی یک نفر گناهکار گشتند، به همان طریق بسیاری هم در نتیجه فرمانبرداری یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد (رومیان، ۵: ۱۹ - ۲۰).

پس با گناه آدم همه مردم گناهکار، بیگانه از خدا و جدای از او گردیدند و با صلیب مسیح همه مردم نیکوکار شدند و ارتباط سالم آنان با خدا بازگردانده شد.<sup>۲</sup> پولس درباره اینکه با صلیب مسیح، انسان از وضعیت بردگی به فرزندی خدا بازگشته است چنین می‌گوید:

چون روزی که خدا تعیین کرده بود فرا رسید او فرزندش را فرستاد تا به صورت یک یهودی [زیر شریعت] از زن به دنیا بیاید، تا بهای آزادی ما را از قید اسارت

۱. رک: همان، ص ۱۴۷-۱۵۲ و ۱۷۱-۱۹۰ و ۲۱۸-۲۲۹؛ الامیرکانی، نظام التلمیم فی علم اللاهوت القویم، ج ۲، ص ۵۱-۵۴ و ۶۴-۷۵ و ۹۴-۱۳۷ و ۱۷۶-۱۷۷ و ۲۲۸-۲۶۳.

۲. ولیم بارکلی، تفسیر العهد الجديد، ص ۹۴.

شریعت بپردازد و ما را فرزندان خدا بگرداند... بنابراین دیگر غلام نیستیم بلکه فرزندان خدا می‌باشیم، و به همین علت وارث نیز هستیم و هر چه از آن خداست به ما نیز تعلق دارد (غلاطیان، ۴: ۴-۷).

به هر حال مسیح با صلیب خود این زمینه را ایجاد کرد که انسان مقامی را که از زمان گناه آدم از دست داده بود - یعنی فرزندى خدا که بالاترین درجه و مقامی است که خدا برای انسان در نظر گرفته است - مجدداً به دست آورد. البته این امر حاصل عمل فداکارانه مسیح است نه عمل خود انسان.<sup>۱</sup>

نکته دیگری که پولس درباره تأثیر گناه آدم و صلیب مسیح بر انسان می‌گوید این است که انسان با گناه آدم دارای یک طبیعت گناه آلود و ناپاک و کهنه گردید و مسیح با صلیب خود انسان را از این طبیعت کهنه نجات داد و این امکان را برای انسان فراهم کرد که طبیعت نوی که به صورت خداست، بپوشد.<sup>۲</sup>

تأثیر دیگر گناه آدم بر انسان این بود که انسان فانی شد. اگر گناه آدم نبود انسان جاودانه زندگی می‌کرد؛ اما این گناه آدم بود که مرگ را به جهان آورد.<sup>۳</sup> (هر چند از برخی از تعبیر پولس برمی‌آید که مقصود از مرگ در اینجا مرگ روحی و هلاکت ابدی باشد،<sup>۴</sup> اما عموم نویسندگان مسیحی همین مرگ بدنی را برداشت کرده‌اند). گناه آدم باعث شد که انسان حیات جاودانه را از دست بدهد، اما صلیب مسیح این امکان را فراهم آورد که انسان حیات جاودانه را به دست آورد. هر کس به مسیح به عنوان پسر خدا که به صلیب رفت ایمان آورد حیات جاودانه می‌یابد، اما نه در این دنیا بلکه در حیات دیگر؛ چرا که در واقع انسان کفاره گناه آدم را نداد، بلکه خدا مجاناً این کار را انجام داد.<sup>۵</sup> به همین جهت، امور دیگری نیز که با گناه آدم از انسان گرفته شد مانند عقل

۱. رک: متی المسکین، شرح رساله القديس بولس الرسول الى اهل رومية، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ هنری تیسن، الامیات مسیحی، ص ۲۶۲.

۲. رک: رومیان، ۸: ۳-۴؛ افسسیان، ۴: ۲۳-۲۴.

۳. رک: اول قرنتیان، ۱۵: ۲۱-۲۲؛ رومیان، ۵: ۱۲-۱۸.

۴. رک: اول قرنتیان، ۱۵: ۴۲-۵۰؛ افسسیان، ۳: ۶-۷.

۵. رک: هنری تیسن، پیشین، ص ۱۶۲ و ۱۷۶؛ الامیرکسانی، پیشین، ص ۱۱۹؛ ولیم بارکلی، پیشین، ص ۹۶.

و اراده و... در این دنیا به انسان بازگردانده نمی‌شوند و بازگرداندن آنها همچون حیات جاودانه در دنیای دیگر محقق خواهد شد.<sup>۱</sup>

### ب) نجات

در تعریف دین گفته شده است که دین برای نجات و رستگاری انسان آمده است؛ پس نجات و رستگاری هدف دین است. صلیب مسیح چه نقشی در نجات و رستگاری انسان دارد؟ پاسخ این است که بدون صلیب نجات و رستگاری ممکن نیست. انسان‌شناسی پولسی و مسیحی به گونه‌ای است که انسان برای نجات خود به منجی نیاز دارد (منجی در اصطلاح علم ادیان عبارت است از کسی که با عمل خود نجات و رستگاری را برای انسان ممکن می‌کند). انسان مسیحی سقوط کرده است و خودش برای نجات خودش هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. این مسیح است که با صلیب خود امکان نجات و رستگاری را فراهم می‌کند. در اینجا دو اصطلاح «کفاره» و «فدیه» مطرح می‌شود. مسیح گناه آدم را کفاره داد یا فدیه گناه آدم را پرداخت کرد و بدین وسیله، نجات و رستگاری را برای انسان‌ها میسر ساخت. هر چند در تبیین آموزه «کفاره» و کیفیت آن بین مسیحیان اختلاف وجود دارد، اما اصل اینکه نجات و رستگاری با حادثه صلیب ممکن شده است، مورد وفاق می‌باشد<sup>۲</sup> و در تاریخ مسیحیت کسانی مانند پلاگیوس که مسیح را «منجی» نمی‌دانستند بلکه او را «راهنمایی» برای هدایت انسان‌ها می‌دانستند مرتد و بدعتگذار اعلام شده‌اند.<sup>۳</sup>

به هر حال نکته مهم در نجات‌شناسی پولسی و مسیحی آن است که نجات و رستگاری انسان را خارج از او قرار می‌دهد؛ یعنی نجات و رستگاری باید از بیرون

متی المسکین، پیشین، ص ۲۷۶.

*Catechism of the Catholic Church*, p.90

۱. رک: رومیان، ۷: ۱۸-۲۱ و ۸: ۲۳؛ غلاطیان، ۵: ۱۸-۱۶.

۲. رک: الامیرکسانی، پیشین، ص ۱۶۱-۱۷۳؛ هنری تیسن، پیشین، ص ۲۲۰؛ توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۸۹-۸۸.

۳. رک: جوان آگریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ص ۱۸۶-۱۸۷.

*Christian Theology*, Alister, E. McGrath, p.21

برای انسان میسر شود، و الا از خود انسان کاری ساخته نیست؛ این حادثه صلیب است که نجات و رستگاری را ممکن کرده است.

### ج) خدا

ماجرای صلیب برنامه‌ای بود که خدا از قبل تعیین کرده بود. اما چه کسی باید بالای صلیب می‌رفت؛ زیرا انسان‌های عادی ارزش این را نداشتند که کفاره گناه آدم شوند. کسی که فدا شدن او می‌توانست کفاره آدم به حساب آید، پسر یگانه خدا بود که هم‌ذات با خدا و با او برابر بود. در واقع خدایی که انسان شده بود باید بالای صلیب می‌رفت. خدا (مسیح) جسم گرفت و به شکل انسان درآمد تا خود را فدای انسان کند.<sup>۱</sup> پس خدا هم برنامه‌ریز بود و هم مجری برنامه.

### د) برنامه خدا

برنامه خدا برای نجات در واقع همان راه نجات است. چگونه می‌توان به نجات و رستگاری دست یافت؟ پولس می‌گوید تنها راه نجات ایمان به این مطلب است که پسر خدا به صلیب رفت و گناه ما را کفاره داد. تعبیر پولس این است که انسان‌ها - که همه فاسق هستند - با ایمان آوردن به پسر خدا و صلیب او و اینکه گناه آدم کفاره داده شده است گویا با مسیح به صلیب رفته‌اند و بدین طریق با اینکه عادل نیستند و گناهکارند (چون کفاره را خودشان نداده‌اند)، بی‌گناه و عادل به حساب می‌آیند.<sup>۲</sup> علاوه بر این پولس تأکید دارد که هیچ نجاتی در شریعت نیست و اصلاً شریعت برای نجات و رستگاری نیامده است و در واقع با صلیب مسیح دوره شریعت به سر آمده است.<sup>۳</sup> پس برنامه خدا برای نجات انسان این بوده است که پسر یگانه خود را بفرستد تا به شکل

انسان درآمده، به صلیب رود و انسان‌ها، با ایمان به این پسر و صلیب او نجات یابند. در واقع انسان‌هایی که دشمن خدا شده بودند با خون مسیح با خدا آشتی می‌کنند و دوست خدا می‌شوند.<sup>۱</sup>

نکته بسیار مهم در بحث نجات‌شناسی مسیحی این است که ماجرای صلیب، مسیحیت را در میان ادیان منحصر به فرد کرده است. نویسنده‌ای مسیحی می‌گوید: اساس سایر ادیان بر تعالیم بنیان‌گذاران آن قرار دارد. مسیحیت با تمام این ادیان این تفاوت را دارد که بر اساس مرگ بنیان‌گذار خود قرار گرفته است. اگر مرگ مسیح را به کناری بگذاریم مسیحیت به سطح سایر ادیان نزول خواهد کرد. در آن صورت هرچند هنوز هم اخلاقیات عالی در دست خواهیم داشت ولی فاقد نجات خواهیم بود. اگر صلیب را برداریم قلب مسیحیت از بین خواهد رفت.<sup>۲</sup>

این نکته باعث شده است که مسیحیت از جهت دیگری نیز از سایر ادیان متمایز باشد. نجات در مسیحیت به ایمان به حادثه‌ای خاص که در زمان و مکانی خاص رخ داده، منوط شده است؛ اما ادیان دیگر هرچند نجات را در تعالیم خود می‌دانند، به راحتی ممکن است قائل شوند که همین تعالیم به صورت‌های دیگر برای مردم دیگر آمده باشد یا بگویند دیگران نیز قدری از حق را دارند و به آن عمل می‌کنند و چون ناآگاه هستند معذورند. از آنجا که مسیحیت نجات را به ایمان به صلیب منحصر کرده است، دیگرانی که به این ماجرا ایمان ندارند در واقع راهی برای نجات ندارند. می‌توان گفت که مسیحیت انحصارگراترین دین در میان ادیان است.<sup>۳</sup>

### ه) اساس مسیحیت

مسیحیت یک اسم تعینی است که به تدریج در استعمالات از نام مؤسس آن گرفته شده

۱. رک: انجیل یوحنا، ۳: ۱۶؛ رومیان، ۸: ۳؛ غلاطیان، ۴: ۵؛ عبرانیان، ۲: ۱۴-۱۶؛ الامیرکانی، پیشین، ص ۱۸۹؛ هنری تیسن، پیشین، ص ۲۱۹.  
 ۲. رک: رومیان، ۳: ۲۱-۲۲؛ ۵: ۱۹؛ عبرانیان، ۹: ۲۲.  
 ۳. رک: دوم قزتیان، ۳: ۱۱-۱۲؛ غلاطیان، ۲: ۱۹-۲۱ و ۳: ۱-۳ و ۱۴-۱۵ و ۲۹-۳۳.

۱. رک: رومیان، ۵: ۱۰؛ دوم قزتیان، ۵: ۱۸؛ کولسیان، ۱: ۲۰.

۲. هنری تیسن، پیشین، ص ۲۱۹.

۳. مایکل پترسون، و... عقل و اعتقاد دینی، ص ۱۰۲-۱۰۴.

است، برخلاف «اسلام» که یک اسم تعیینی است و مقصود از آن «تسلیم بودن در مقابل حق» است. اما اگر از مسیحیان بخواهیم که یک نام تعیینی بر دین خود بگذارند، بدون شک نام «انجیل» یا «بشارت» را می‌گذارند. مقصود از بشارت، بشارت به نجات است، نجاتی که تنها با صلیب مسیح حاصل می‌شود. پس مسیحیت در واقع بشارت به صلیب است.<sup>۱</sup>

## ۱.۲. جایگاه الاهیاتی رستاخیز مسیح در عهد جدید

بخش دوم ماجرای صلیب، قیام مسیح از قبر و زنده شدن اوست. پولس می‌گوید: اگر مسیح زنده نشده باشد، هم بشارت ما پوچ است و هم ایمان شما!... اگر مسیح زنده نشده است ایمان شما بیهوده است و شما هنوز در گناهان خود هستید و از آن گذشته ایمان دارانی هم که مرده‌اند باید هلاک شده باشند!... اما در حقیقت مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی است که از میان مردگان برخاسته است، زیرا چنان که مرگ به وسیله یک انسان آمد همان‌طور قیامت از مردگان نیز به وسیله یک انسان دیگر فرا رسید. و همان‌طور که همه آدمیان به خاطر همبستگی با آدم می‌میرند، تمام کسانی که با مسیح متحدند زنده خواهند شد (اول قرنیتان، ۱۵: ۱۴-۲۲).

گفته شد که گناه آدم با خود، مرگ را برای انسان آورد؛ اما مسیح با صلیب خود، دستیابی به حیات جاودانه را برای انسان ممکن ساخت. این صلیب مسیح بود که راه نجات را برای انسان‌ها گشود؛ اما مسیح در صورتی می‌تواند حیات بخشی کند که خودش زیر سلطه مرگ نباشد و بر آن غلبه کرده باشد. اگر مسیح زنده نشده باشد نجاتی در کار نیست و ایمان‌داران هم نجات نیافته‌اند. در واقع، ماجرای صلیب در صورتی ارزش و اثر و نتیجه دارد که به دنبال آن قیام عیسی از مرگ رخ داده باشد.<sup>۲</sup> پولس همه اموری که با صلیب مسیح به انسان برگردانده می‌شوند را منوط به زنده شدن مسیح می‌داند. فقره فوق نشان می‌دهد که چگونه بازگشت حیات جاودانه به

زنده شدن دوباره مسیح بستگی دارد. یکی دیگر از چیزهایی که گناه آدم پدید آورده بود گناهکاری ذاتی انسان‌ها بود. گفته شد با صلیب عیسی این امکان به وجود آمد که انسان از این گناهکاری رهاشده، عادل شمرده شود؛ اما این نیز در صورتی است که مسیح زنده شده باشد: «او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و زنده شد تا ما در پیشگاه خدا عادل شمرده شویم» (رومیان، ۴: ۲۵). انسان با صلیب مسیح از شریعت آزاد می‌شود، اما آزادی از یوغ شریعت نیز به زنده شدن مسیح بستگی دارد؛ زیرا کسی که به مسیح ایمان می‌آورد گویا با او به صلیب رفته و «زنده شده» و به حیاتی جدید دست یافته است و در حیات دوباره نیازی به اجرای شریعت نیست.<sup>۱</sup> در این حیات دوباره طبیعت گناه‌آلود و کهنه ما عوض شده است.<sup>۲</sup> همین کافی است تا پولس نجات را منوط به ایمان و اعتراف به زنده شدن مسیح کند:

زیرا اگر با لبان خود اعتراف کنی که عیسی، خداوند است و در قلب خود ایمان آوری که خدا او را پس از مرگ زنده ساخت نجات خواهی یافت (رومیان، ۱۰: ۹).

اما خدا محبت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است، زیرا در آن هنگام که ما هنوز گناهکار بودیم مسیح به خاطر ما مرد. ما که با ریختن خون او عادل شمرده شدیم چقدر به وسیله خود او از غضب خدا خواهیم رست! وقتی ما با خدا دشمن بودیم او با مرگ پسر خویش دشمنی ما را به دوستی تبدیل کرد، پس حال که دوست او هستیم چقدر بیشتر زندگانی مسیح باعث نجات ما خواهد شد! (رومیان، ۵: ۸-۱۰).

در کتاب‌های الاهیاتی مسیحی علاوه بر امور فوق دیگری از قبیل اثبات قدرت خدا، اثبات پادشاهی عیسی، اثبات کهانت عیسی، قبول شدن قربانی و... را از نتایج زنده شدن عیسی دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. رک: رومیان، ۷: ۴؛ کولسیان، ۲: ۱۲-۱۵.

۲. رک: رومیان، ۶: ۹.

۳. رک: الامبرکانی، پیشین، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ هنری نیسن، پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۱. رک: هنری نیسن، پیشین، ص ۲۱۹.

۲. رک: هنری، متی، التفسیر الكامل للكتاب المقدس، ج ۲، ص ۳۴۹.

## ۱.۳. قرآن مجید و بحث‌های الاهیاتی صلیب

حادثه صلیب چه رخ داده باشد و چه رخ نداده باشد در قرآن مجید هیچ ثمره الاهیاتی‌ای بر آن بار نیست. در واقع از نگاه قرآن از هنگامی که انسان بر روی این زمین آمده است هیچ حادثه‌ای رخ نداده است و نخواهد داد که تفاوتی تکوینی در انسان و سرنوشت او ایجاد کند؛ بلکه آنچه در طول تاریخ رخ داده است، هدایت انسان‌ها توسط فرستادگان الهی است.

می‌توان موضع قرآن را در رابطه با آنچه از مسیحیت در باب تأثیرات الاهیاتی صلیب نقل شد، در چند محور بیان کرد:

اول، گناه آدم در قرآن مجید یک گناه عادی بود و هرگز شورش علیه خداوند نبود؛ چون در قرآن سخن از درخت معرفت نیک و بد نیست که انسان بخواهد مانند خدا عارف به نیک و بد شود. علاوه بر این، در روایت قرآنی خدا به آدم می‌آموزد که توبه کند و آدم نیز توبه می‌کند و خدا توبه او را می‌پذیرد.<sup>۱</sup> بنابراین گناه آدم برای خود او نیز باقی نماند تا چه رسد به اینکه به نسل او به ارث برسد. بنابراین هرچند در اثر این گناه نشئه زندگی آدم عوض شد و به زمین هبوط کرد و بدنش متناسب با زندگی زمینی شد، اما سرشت و ذات انسان هیچ تغییری نکرد و هیچ سقوط ذاتی‌ای در کار نبود. انسان قبل از گناه آدم بنده خدا بود و بعد از آن هم همان بنده بود و خواهد بود؛ پس نیازی به صلیب ندارد.

دوم، آنچه انسان به آن نیاز دارد هادی و راهنماست و نه منجی. نجات و رستگاری همیشه و همه جا برای همه کس ممکن و میسر بوده است. همگان خودشان می‌توانند تصمیم بگیرند و با اراده خویش به سوی نجات روند. از نظر قرآن نه تنها انسان‌ها سرشتی گناه‌آلود و دشمن حق و حقیقت ندارند، بلکه به لحاظ فطرت و سرشت خود حق‌پرست و دوست خدا هستند.<sup>۲</sup> پس هرگز نیاز به کسی ندارند که واسطه شود و آنان را با خدا آشتی دهد. تنها چیزی که انسان قرآن نیاز دارد هدایت و راهنمایی است. قرآن

۱. بقره: ۳۸-۳۴.

۲. روم: ۳۰.

مجید در دو جا پس از نقل ماجرای گناه آدم و آمدن انسان به زمین، می‌گوید از این به بعد هدایت‌هایی از جانب خدا می‌آید و هر کس از آن هدایت‌ها پیروی کند نجات خواهد یافت و رستگار خواهد شد.<sup>۱</sup> پس برای نجات و رستگاری به هیچ یک از مفاهیمی که در مسیحیت و ماجرای صلیب مطرح شد نیاز نیست. انسان خودش می‌تواند با ایمان و عمل صالح به عبد صالح خدا - که نهایت کمال انسان قرآن است - تبدیل شود.

سوم، عیسی مسیح نه خدایی است که جسم گرفته و روی زمین آمده است، نه هرگز در هیچ حدی الوهیت دارد و نه فرزند خداست. او مخلوقی از مخلوقات خدا و انسانی مانند دیگر انسان‌هاست؛ البته او یکی از پیامبران بزرگ الهی است که زندگی‌اش آغاز و پایانی معجزه‌وار داشت. عیسی مسیح هم یکی از همان راهنمایان است و آنچه در مسیحیت درباره صلیب گفته شد برای مسیح قرآن بی‌معناست.

و چهارم، روح اسلام، تسلیم در مقابل حقیقت و حق‌پرستی است. این چیزی است که برای همه انسان‌ها ممکن بوده و هست و باید با اراده خویش آن را انجام دهند. اینکه حادثه‌ای خاص از بیرون وجود انسان، نجات و رستگاری را برای انسان میسر کند با روح اسلام ناسازگار است.

پس انسان‌شناسی، نجات‌شناسی، راه‌شناسی و راهنماشناسی قرآن همه به گونه‌ای هستند که حادثه صلیب یا هر حادثه دیگری در آن هیچ نقشی ندارند.

موارد بالا، در واقع گزارشی از ماجرای انسان، نجات و عیسی در قرآن بود و دیدیم که هیچ جایی برای صلیب در آن نیست. اما می‌توان ماجرا را از منظر قرآن به گونه‌ای دیگر بررسی کرد. فرض کنیم قرآن نه ماجرای گناه آدم را نقل کرده و نه مسیح را معرفی کرده است و نیز فرض کنیم گناه آدم چنان بزرگ باشد که غیرقابل بخشش باشد، باز هم از نگاه قرآن بی‌معناست که گناه او به دیگر انسان‌ها به ارث برسد و هزاران سال بعد کس دیگری مجازات گناه او را تحمل کند؛ زیرا قرآن مجید می‌گوید

۱. بقره: ۳۸، طه: ۱۲۳.



هیچ کس مجازات گناه فرد دیگری را تحمل نخواهد کرد<sup>۱</sup> و هر کس ثمره عمل خود را خواهد دید. خدای عادل چگونه گناه کسی را به پای دیگری می‌گذارد.<sup>۲</sup> این خردستیز است. از این گذشته فرض کنیم که انسان‌ها به واسطه گناه آدم سقوط کرده‌اند. مسیحیان می‌گویند که از انسان‌ها هیچ کاری ساخته نیست و خدا خودش باید دست به کار شده، انسان شود و به صلیب رود تا گناه انسان را کفاره دهد و مجاناً او را ببخشد. این چه کاری است که خدا از طریق صلیب مسیح مجاناً آنان را بی‌گناه به حساب آورد. اگر قرار بود انسان‌ها را مجاناً ببخشد می‌توانست از همان ابتدا، گناه فرد دیگری را به حساب انسان‌های بی‌گناه نگذارد.

به هر حال در عصر حاضر کسانی در غرب کل داستان مسیح را یک اسطوره می‌دانند و می‌گویند صرفاً باید پیام این اسطوره را دریافت کرد و نباید انتظار داشت که این حوادث به همین صورت رخ داده باشد.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد تا جایی که بحث درباره مسائل مربوط به الاهیات صلیب است حق با آنان است؛ چراکه همه داستان خردستیزی است - هرچند در مسیحیت عقل جایگاه چندان محکمی ندارد و بنابراین خردستیزی ممکن است لطمه چندان‌ی نزنند؛ اما طبق معیار اسلامی، ما هرگز حق نداریم در هیچ یک از ساحات دین به امور خردستیز تن دهیم؛ زیرا قرآن مجید مکرر به تعقل دستور می‌دهد و طبق مبنای قرآن نباید به امور خلاف عقل تن داد. تا جایی که امور خردستیز عهد جدید - و از جمله ماجرای الاهیات صلیب - اسطوره انگاشته می‌شود، ما با آن مخالفتی نداریم. هرچند با اسطوره‌انگاری امور علم‌گریز، مانند زنده‌شدن مسیح، مخالف هستیم.

## ۲. ابعاد تاریخی ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی

### ۲.۱. در عهد جدید

ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی - یعنی دستگیری، محاکمه، مصلوب‌شدن، مدفون‌شدن

۱. انعام: ۱۶۶؛ اسراء: ۱۵ و ...

۲. نجم: ۴۱-۳۸ و ...

۳. رک: تونی لین، پیشین، ص ۴۴۶-۴۴۸.

و برخاستن از قبر - در هر چهار انجیل، البته با تفاوت‌هایی در جزئیات، آمده است؛ اما صعود او به آسمان نزد خداوند، تنها در دو انجیل مرقس و لوقا آمده است.

### الف) دستگیری عیسی

عیسی شب هنگام در باغی به نام جستیمانی به راز و نیاز با خدا مشغول بود که ناگاه یکی از حواریان او به نام یهودای اسخریوطی - که به عیسی خیانت کرده بود - عده زیادی از یهودیان را که فرستاده سران کاهنان و مشایخ قوم اسرائیل بودند و به شمشیر و چماق مسلح بودند به آنجا آورد و عیسی را به آنان معرفی کرد (در انجیل یوحنا آمده است که عیسی به استقبال آنان رفت و پرسید: چه کسی را می‌خواهید. آنان گفتند: عیسای ناصری را. پس خود را معرفی کرد و از آنان خواست که با شاگردان کاری نداشته باشند). یهودیان عیسی را دستگیر کردند. در این زمان یکی از پیروان او به مبارزه با آن عده پرداخت و با شمشیر گوش غلام کاهن اعظم را قطع کرد. عیسی گفت: شمشیر را غلاف کن، مگر نمی‌دانی که اگر از پدر خود بخواهم دوازده فوج از ملائکه را به یاری‌ام می‌فرستد؛ اما در آن صورت پیش‌گویی‌های کتاب مقدس محقق نمی‌شود (بنابر نقل انجیل مرقس عیسی چیزی نگفت. در انجیل لوقا همه از عیسی پرسیدند که آیا با شمشیر دفاع کنیم. سپس آن فرد دست به شمشیر برد و گوش غلام را قطع کرد. عیسی گفت که دست نگه دارند و گوش غلام را شفا داد. در انجیل یوحنا آمده است پطرس شمشیر زد و عیسی به او گفت شمشیرت را غلاف کن؛ آیا جامی را که پدر به من داده نباید بنوشم؟). عیسی به جمعیت اعتراض کرد: مگر من یاغی هستم که با شمشیر و چماق برای دستگیری من آمده‌اید. من هر روز در حضور شما در معبد تعلیم می‌دادم و مرا دستگیر نکردید، اما باید کلام خدا تحقق یابد.<sup>۱</sup>

### ب) محاکمه عیسی در شورای یهود

عیسی را به خانه قیافا کاهن اعظم یهود، که سران یهود در آنجا جمع بودند، بردند.

۱. رک: متی: ۲۶: ۵۶-۴۷؛ مرقس: ۱۴: ۴۳-۵۰؛ لوقا: ۲۲: ۴۷-۵۳؛ یوحنا: ۱۸: ۱-۱۱.

اعضای شورا سعی می‌کردند دلیلی پیدا کنند که بتوانند عیسی را اعدام کنند. افراد زیادی علیه عیسی شهادت داده، جرم‌های زیادی را به او نسبت دادند. عیسی ساکت بود تا اینکه کاهن اعظم گفت: تو را به خدای زنده قسم می‌دهم بگو آیا تو مسیح پسر خدا هستی؟ عیسی پاسخ داد: همان است که تو می‌گویی، اما همه شما بدانید که بعد از این پسر انسان<sup>۱</sup> را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید. کاهن اعظم گریبان چاک می‌دهد و می‌گوید: کفر گفت و همه دیدید و شنیدید. سپس از اعضای شورا پرسید: نظر شما چیست؟ آنها جواب دادند که مستوجب اعدام است. پس به صورتش آب دهان انداخته، به او سیلی زدند.

در سه انجیل اول، ماجرا با تفاوت‌هایی جزئی به همین صورت نقل شده است؛ اما انجیل یوحنا ماجرا را به گونه‌ای متفاوت نقل می‌کند: ابتدا عیسی را نزد پدرزن کاهن اعظم بردند و سپس او را نزد کاهن اعظم بردند. کاهن اعظم از عیسی درباره تعالیم و شاگردان او پرسید و عیسی پاسخ داد که من علنی تعلیم داده‌ام، پس از آنانی که شنیده‌اند بپرس. یکی از اطرافیان کاهن اعظم از پاسخ عیسی خشمگین شده به او سیلی زد. عیسی اعتراض کرد و گفت: اگر سختم نادرست است با دلیل خطایش را روشن کن و اگر درست است چرا می‌زنی؟<sup>۲</sup>

### ج) بازجویی توسط فرماندار رومی و صدور حکم اعدام

یهودیان عیسی را به پیلاتس، فرماندار رومی یهودیه، تحویل دادند. او از عیسی پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی جواب مثبت داد، اما در پاسخ اتهامات سران یهود سکوت کرد. رسم بر این بود که در ایام عید فرماندار رومی یک نفر از مجرمان را به انتخاب مردم می‌بخشید. پیلاتس به یهودیان گفت: کدام را ببخشیم، عیسی را یا مجرم معروف دیگری به نام برآباس را؟ فریاد زدند که برآباس را ببخش. گفت: پس با عیسی چه کنم. فریاد زدند: مصلوبش کن. گفت: جرمی ندارد و من نمی‌خواهم دستم به خون

او آلوده شود. یهودیان گفتند که خونش به گردن ما. در نتیجه پیلاتس برآباس را آزاد کرد و دستور داد که عیسی را تازیانه بزنند و مصلوب کنند.

در انجیل لوقا آمده است یهودیان نزد پیلاتس عیسی را متهم به اخلاصگری علیه امپراتوری روم کردند. پیلاتس پس از بازجویی، در او جرمی ندید؛ لذا گفت چون او جلیلی است باید او را نزد هیروودیس فرماندار آن منطقه، که در آن موقع در اورشلیم بود، بفرستم. عیسی به سؤالات هیروودیس و سران یهود پاسخ نداد؛ پس او را مسخره کردند و هیروودیس او را دوباره نزد پیلاتس فرستاد. پیلاتس گفت باید او را آزاد کنم چون نه هیروودیس و نه من جرمی در او نیافته‌ایم؛ اما یهودیان اصرار کردند که او را مصلوب کند. پیلاتس به ناچار تسلیم شد.

در انجیل یوحنا نیز آمده است که پیلاتس به یهودیان گفت او را طبق قانون خودتان محاکمه کنید. یهودیان گفتند ما طبق قانون، اجازه نداریم کسی را اعدام کنیم. پیلاتس از عیسی پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی گفت: پادشاهی من متعلق به این جهان نیست. اگر متعلق به این جهان بود پیروان من می‌جنگیدند که مرا دستگیر نکنند. پیلاتس به یهودیان می‌گوید این مرد جرمی ندارد؛ ولی آنان اصرار می‌کنند که او را باید اعدام کنی و برآباس را آزاد کنی. پس پیلاتس تسلیم می‌شود.<sup>۱</sup>

### د) صلیب و مرگ عیسی

سربازان پیلاتس عیسی را پس از استهزا بسیار بردند تا به صلیب بکشند. در راه شمعون قیروانی را مجبور کردند که صلیب عیسی را حمل کند (در انجیل یوحنا آمده است خود عیسی صلیب را حمل کرد). چون به محلی به نام جلجتا، به معنای کاسه سر، رسیدند، او را به صلیب می‌خکوب کردند. در دو طرف او دو راهزن را نیز به صلیب کشیدند و بالای سر عیسی جرم او را نوشتند که «این است عیسی، پادشاه یهود». کسانی که از آنجا می‌گذشتند عیسی را مسخره می‌کردند و می‌گفتند چرا خدا او را نجات نمی‌دهد. حتی آن دو راهزن نیز به او توهین می‌کردند. (در انجیل لوقا آمده است که

۱. رک: متی، ۲۷: ۲-۱ و ۲۶: ۱۱-۲؛ مرقس، ۱۵: ۲-۵؛ لوقا، ۲۳: ۳-۵؛ یوحنا، ۱۸: ۳۳-۳۸.

۱. پسر انسان در عهد قدیم عنوانی برای مسیح است و عیسی در انجیل مکرر آن را برای خود به کار برده است.

۲. رک: متی، ۲۶: ۶۸-۵۷؛ مرقس، ۱۴: ۶۵-۵۳؛ لوقا، ۲۲: ۵۴-۵۵ و ۶۳-۷۱؛ یوحنا، ۱۸: ۱۳-۱۴ و ۱۹-۲۴.

یکی از آنها به عیسی گفت: اگر تو مسیح هستی خود را نجات بده؛ اما دیگری به او گفت: مگر از خدا نمی ترسی. او مثل ما مجرم نیست. پس از مسیح خواست که وقتی به سلطنت رسید او را به یاد داشته باشد. عیسی پاسخ داد: مطمئن باش همین امروز با من در فردوس خواهی بود. از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر تاریکی تمام زمین را فرا گرفت (در یوحنا نیست). در حدود ساعت سه عیسی فریاد زد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟» (در لوقا آمده است که گفت: «ای پدر، روح خود را به تو تسلیم می کنم» و در یوحنا آمده است که گفت «تمام شد»). عیسی بار دیگر فریاد بلندی کشید و جان سپرد. در آن لحظه پرده اندرون معبد دو پاره شد و زمین لرزه ای شدید رخ داد به گونه ای که سنگ ها شکافته شدند و قبرها باز شدند و بسیاری از مقدسین خفته در قبر برخاستند و... سردار رومی تعجب کرد و اعتراف کرد که مسیح پسر خدا بود و...<sup>۱</sup>

#### ه) تدفین عیسی

غروب همان روز، که روز پیش از سبت (شنبه) بود، مردی ثروتمند از پیروان عیسی به نام یوسف به حضور پیلاتس رفته، از او جسد عیسی را طلب کرد تا دفن کند. پیلاتس دستور داد که جسد را به او تحویل دهند. یوسف جسد را گرفت، در پارچه کتان پیچید و در قبری سنگی - که برای خود تراشیده بود - دفن کرد و سنگ بزرگی جلوی قبر غلطانید و رفت.<sup>۲</sup>

#### و) رستاخیز عیسی

بامداد روز یکشنبه مریم مجدلیه و مریم دیگر به دیدن قبر رفتند. ناگاه زمین لرزه شدیدی رخ داد؛ چون فرشته خدا از آسمان نزول کرده بود. فرشته سنگ قبر را کنار زد و بر روی آن نشست (در انجیل یوحنا آمده است مریم مجدلیه به زیارت قبر رفت و دید سنگ روی قبر نیست. پس رفته، به پطرس و شاگردی دیگر خبر داد و...)

در مرقس آمده است مردی در داخل قبر ایستاده بود و در لوقا آمده است دو مرد در کنار زنان قرار گرفتند. او به زنان گفت: نترسید، می دانم که به دنیال عیسای مصلوب آمده اید. او اینجا نیست و همان طور که خود او گفته بود زنده شده است. بروید و به شاگردان او این خبر را بدهید و بگویید که او قبل از شما به جلیل می رود و در آنجا او را ملاقات خواهید کرد. زنان حرکت کردند اما در راه عیسی را دیدند و پیش پای او به خاک افتادند. بعد از این حادثه تا مدتی گهگاه شاگردان او را ملاقات می کردند (ملاقات ها در چهار انجیل به صورت متفاوتی نقل شده اند).<sup>۱</sup>

#### ز) صعود عیسی به آسمان

حدود چهل روز پس از رستاخیز، عیسی نزد شاگردان آمد و به آنان دستوراتی داد. پس از این صحبت ها عیسی به عالم بالا برده شد و در سمت راست خدا نشست. (در لوقا این عبارت آخر نیست و در اعمال رسولان با تفصیل بیشتری آمده است).<sup>۲</sup>

#### ح) جمع بندی

این ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی از زمان دستگیری تا صعود به آسمان بود. هرچند چهار انجیل اختلافاتی در جزئیات داستان دارند - که البته برخی مانند سوسه عیسی بالای صلیب که در دو انجیل متی و مرقس آمده است در حالی که دو انجیل دیگر تسلیم محض بودن او را نشان می دهند، مهم و عجیب است - اما به هر حال خطوط اصلی داستان یکسان است. از جمله اموری که هر چهار انجیل به روشنی نشان می دهند این است که مسبب اصلی ماجرای صلیب یهودیان بوده اند و این برخلاف تلاش برخی از مسیحیان در عصر حاضر است که، احیاناً با انگیزه های سیاسی، تلاش می کنند نقش یهودیان را در ماجرای صلیب کم رنگ تر نشان دهند. سراسر این داستان معجزه است و در نتیجه فراتر از علوم تجربی و در واقع علم

۱. متی، ۲۸: ۱-۲۰؛ مرقس، ۱۶: ۱-۷؛ لوقا، ۲۴: ۱-۷؛ یوحنا، ۲۰: ۱-۱۰؛ ۲۱: ۲۵.

۲. رک: مرقس، ۱۶: ۱۹-۲۰؛ لوقا، ۲۴: ۵۰-۵۳؛ اعمال رسولان، ۱: ۹-۱۱.

۱. متی، ۲۷: ۳۲-۵۶؛ مرقس، ۱۵: ۲۱-۴۱؛ لوقا، ۲۳: ۲۶-۴۹؛ یوحنا، ۱۹: ۳۸-۲۰: ۱۰.

۲. متی، ۲۷: ۵۷-۶۱؛ مرقس، ۱۵: ۴۲-۴۷؛ لوقا، ۲۳: ۵۰-۵۶؛ یوحنا، ۱۹: ۳۸-۴۲.

گریز و خردگریز است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد در دین امور خردگریز وجود دارد و هیچ لطمه‌ای به آن نمی‌زند. تنها یک بخش از این داستان بحث‌انگیز است. عیسی از قبر برخاست و زنده شد. آیا بدن او یک بدن مادی و همان بدنی بود که به صلیب رفته بود؟ مسیحیان به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند و شواهدی از خود کتاب می‌آورند.<sup>۱</sup> معنای این سخن این است که بدن عیسی در همین دنیا برخی از خواص جسم‌های عادی را نداشته باشد، مثلاً از انظار غایب باشد و برخی او را ببینند. آیا در جهان ورای طبیعت قدرتی هست که بتواند با جسم کاری کند که گاهی دیده نشود یا اینکه با چشم‌ها کاری کند که آن جسم را نبینند؟ به هر حال این امر عقلاً غیرممکن نیست، پس علم گریز و خردگریز است. اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. «مسیح به آسمان برده شد و در سمت راست خدا نشست». آیا مسیح با همین جسم نزد خدا رفت؟ نویسنده‌ای مسیحی ایرادهای نقادان جدید و پاسخ به آنها را این‌گونه بیان می‌کند:

ایرادهای نقادان جدید در مورد صعود مسیح اصولاً بر دو اساس متکی است: اولاً می‌گویند که اطلاعات ما در مورد کائنات نشان می‌دهد که امکان ندارد آسمان جای به‌خصوصی ماورای ستارگان باشد. ولی باید توجه داشته باشیم که کتاب مقدس نمی‌گوید آسمان کجاست هرچند چنان سخن می‌گویند که گویا یک محل یا حالت است. آسمان همان جایی است که خدا سکونت دارد و همان جایی است که فرشتگان و روح‌های عادلان وجود دارند و مسیح هم به همان جا رفت. بدن زنده شده مسیح حتماً به جایی احتیاج دارد. فرشتگان چون نامحدود نیستند نمی‌توانند در همه جا حاضر باشند و باید جای به‌خصوصی داشته باشند. به علاوه مسیح فرمود «می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم» (یوحنا، ۱۴: ۲). ثانیاً نقادان جدید می‌گویند که بدن جسمانی نمی‌تواند خارج از جو زمین به زندگی ادامه دهد. در جواب می‌گوییم که ستارگان و اجرام سماوی در جو زمین نیستند ولی وجود دارند. پولس می‌فرماید «جسم‌های آسمانی هست و جسم‌های زمینی نیز» (اول قرنتیان، ۱۵: ۴۰). اگر رستاخیز بدنی مسیح را بپذیریم قبول صعود بدنی مسیح مشکل نخواهد بود. در واقع صعود بدنی مسیح برای قبول رجعت بدنی او لازم است، زیرا همان‌طور که صعود فرمود همان‌طور هم رجعت خواهد فرمود.<sup>۲</sup>

۱. رک: هنری تیسن، الامیات مسیحی، ۲۳۱.

۲. هنری تیسن، پیشین، ص ۲۳۵؛ و الامیرکانی، پیشین، ص ۲۹۹.

به نظر می‌رسد فقره فوق مشکلاتی داشته باشد. خدا جا ندارد و در مکان سکنا ندارد. فرشتگان نامحدود نیستند، اما اصولاً جسمی مانند جسم‌های زمینی ندارند که مسیح با همین جسم نزد آنان باشد. معنا ندارد که جسم مسیح در جایی زندگی کند که روح‌های عادلان در آنجا هستند. رستاخیز بدنی با صعود بدنی بسیار متفاوت است؛ زیرا رستاخیز در محدوده طبیعت است و بنابراین مشکل عقلی پیدا نمی‌کند، اما صعود به معنای رفتن به فراتر از طبیعت است و جسم چگونه می‌تواند به ماورای طبیعت، که در واقع ماورای جسم است، برود؟ صعود بدنی برای رجعت بدنی ضرورت ندارد. ممکن است صعود روحانی باشد و به هنگام بازگشت متناسب با زندگی زمینی جسم بگیرد. اشکال و ایراد اصلی در اینجا این است که آیا صعود عیسی یک صعود مکانی است یا صعود به لامکان؟ مسیح نزد خدا رفته است. مگر خدا مکان دارد که مسیح به آنجا رفته باشد؟ حتی اینکه گفته می‌شود خدا همه جا هست، از باب تسامح است؛ زیرا خدا مکان ندارد و فراتر از محدودیت‌های مکانی است. پس اگر مسیح نزد خدا رفته است، باید از محدودیت‌های مکانی خارج شده باشد. از آنجا که جسم - به هر شکل که باشد - محدودیت مکانی دارد، نمی‌تواند به لامکان و نزد خدا برود. این محال و غیرممکن است. در نتیجه این جمله که «جسم نزد خدا رفته» یک جمله درون‌ناسازگار و خردستیز است.

## ۲.۲. روایت‌های دیگر از صلیب مسیح

در سنت مسیحی روایت دیگری نیز از صلیب مسیح وجود دارد که البته بدنه اصلی مسیحیت با آن مخالف بوده است. درباره جماعتی از گنوسی‌ها، (گروهی که جسم و ماده را پلید می‌دانستند و در نتیجه جسم مسیح را جسم واقعی نمی‌دانستند) نقل شده است که آنان معتقد بودند شمعون قیروانی، همان کسی که صلیب مسیح را حمل کرد، به جای مسیح مصلوب شد. ایرنئوس از اینان نقل می‌کند که شمعون اشتباهاً به صلیب کشیده شد، ولی شکلش توسط مسیح تغییر کرد تا مردم تصور کنند که او همان عیسی است و عیسی خودش به شکل شمعون در آمده و ایستاده بود و آنان را استهزا می‌کرد.

خفیف شوم.<sup>۱</sup>

همان‌طور که از پایان این نقل پیداست برای خود نویسنده نیز این سؤال مطرح بوده است که چرا خدا باید قیافه کس دیگری را تغییر دهد تا به جای عیسی مصلوب شود؟ اما به نظر می‌رسد که پاسخ‌های خود او به هیچ وجه قانع‌کننده نیستند. اینکه چون پیروان عیسی به او دلبستگی زمینی پیدا کرده بودند و یا اینکه دیگرانی عیسی را پسر خدا یا خدا خوانده بودند، خدا قیافه شخص دیگری را مانند مسیح کند تا به صلیب رود پذیرفتنی نیست. انجیل برنابا می‌گوید که عده زیادی از کسانی که ایمان آورده بودند ایمان خود را از دست دادند. آیا این افراد با آنچه دیدند حق نداشتند که عیسی را یک پیامبر دروغین بخوانند؟ دشمنان او یقین کردند که عیسی یک شیاد بوده است. آیا با آنچه شاهدش بودند این یقین آنان به‌جا نبوده است؟ آیا می‌توان از این عمل خدا دفاع کرد؟ آیا این عمل با حکمت الهی سازگاری دارد؟ خدا پایان زندگی پیامبری را معجزه‌آسا به گونه‌ای گرداند که همگان، به حق، در رسالت او شک کنند و بلکه یقین به بطلان آن کنند؟ به نظر می‌رسد این روایت خردستیز است و پذیرفتنی نیست.

### ۲.۳. روایت قرآنی ماجرای صلیب

در قرآن مجید در دو فقره به پایان زندگی زمینی عیسی اشاره شده است. بنابر ظاهر یکی از این دو مورد، آنچه در اناجیل رسمی مسیحی درباره‌ی پایان زندگی زمینی عیسی نقل شده است مطابق واقع نیست و در واقع حادثه‌ای به نام صلیب برای عیسی رخ نداده است:

بلکه خدا به خاطر کفرشان [یهودیان] بر دل‌هایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک از ایشان ایمان نمی‌آورند. و نیز به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند، و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن‌مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که درباره‌ی او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار

سپس به سوی کسی که او را فرستاده بود صعود کرد.<sup>۲</sup>  
روایت دیگر از ماجرای صلیب از آن کتابی است که به انجیل برنابا معروف است. مسیحیان هیچ اعتقادی به این انجیل ندارند و آن را مجعول می‌دانند. آنان می‌گویند این کتاب چند قرن پیش (قرن ۱۶ یا ۱۴ میلادی) توسط یک مسیحی تازه‌مسلمان جعل شده و نویسنده تلاش کرده است که روایتی از ماجرا ارائه دهد که با دین جدیدش سازگار باشد. به هر حال نسخه خطی این کتاب به زبان ایتالیایی جدید است و در آثار قدیمی و مربوط به سده‌های نخست، اثری از این کتاب نیست.<sup>۳</sup>

به هر حال روایت این کتاب این‌گونه است که یهودای اسخریوطی به عیسی خیانت می‌کند و می‌خواهد او را تحویل دهد. اما در همین موقع عیسی به آسمان برده می‌شود و قیافه و لهجه یهودای اسخریوطی مانند عیسی می‌شود. یهودا را به جای عیسی دستگیر می‌کنند. او هر چه می‌گوید که من یهودا هستم، کسی به سخن او گوش نمی‌دهد. او از ترس مرگ کارهای جنون‌آمیز انجام می‌دهد. همه یقین دارند که او همان عیسی است به همین دلیل می‌گویند که عیسی دروغ می‌گفته و به همین دلیل است که از ترس مرگ این اعمال را انجام می‌دهد. او را به صلیب می‌کشند، و عده زیادی از پیروان عیسی از ایمان خود دست برمی‌دارند و معتقد می‌شوند که عیسی یک پیامبر دروغین بوده و معجزات او سحر بوده است. یهودا را به خاک می‌سپارند؛ اما برخی از پیروان بی‌ایمان جنازه او را می‌دزدند و می‌گویند او زنده شده است. چندی بعد عیسای واقعی بر مادرش و برخی از شاگردان ظاهر می‌شود و داستان را می‌گوید. از او می‌پرسند که پس چرا خدا ما را به اشتباه انداخت و آزار داد؟ جواب می‌دهد: برای اینکه شما به من دلبستگی زمینی پیدا کرده بودید. می‌پرسند: با آنچه رخ داد آبروی تو نزد بسیاری از مردم رفت؟ عیسی در پاسخ می‌گوید: با اینکه من گناهی نداشتم، اما چون مردم مرا خدا یا پسر خدا می‌خواندند، خدا می‌خواست من در چشمان مردم

۱. رک: و. م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم، ص ۱۹۳؛ کریستوفر استید، فلسفه در مسیحیت باستان، ص ۲۹۴.

۲. رک: توماس میشل، پیشین، ص ۵۳؛ حبیب سعید، المدخل الی الکتاب المقدس، ص ۲۳۹-۲۴۰؛ The Oxford Dictionary of the Christian Church, p. 159

۱. رک: انجیل برنابا، فصل‌های ۲۱۴-۲۲۰.

شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است. و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ او حتماً به او ایمان می‌آورد، و روز قیامت او بر آنان شاهد خواهد بود (نساء: ۱۵۶-۱۵۹).

در این آیات سخن از این است که یهودیان گفته‌اند ما عیسی مسیح را کشتیم. ولی قرآن با رد ادعای آنان، می‌گوید که «او را نکشتند و به صلیب نکشیدند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و خدا او را به سوی خود بالا برد». آنچه از خود این آیه برمی‌آید این است که عیسی به صلیب کشیده نشده است و یهودیان اشتباه کرده‌اند. اما اینکه جزئیات حادثه چگونه بوده است و به چه صورت امر بر یهودیان مشتبه شد، از این آیات چیزی بر نمی‌آید و هر آنچه در این باره گفته شده یا با استفاده از روایات است و یا احتمالاتی است که مفسران مطرح کرده‌اند. بنابراین هر سخنی در این باره قابل چون و چرا و بحث است. برای نمونه برخی از مفسران در تفسیر عبارت «شبه لهم» به روایت انجیل برنابا اشاره کرده‌اند،<sup>۱</sup> که همان‌طور که گذشت روایتی خردستیز و بی‌اساس است. تفسیر این آیه قرآن با انجیل بی‌اساس برنابا ظلم واضح به قرآن است. البته عده‌ای از مفسران و همچنین برخی روایات، ماجرای شبیه به ماجرای نقل شده در انجیل برنابا را بیان کرده‌اند و این قول که قیافه شخص دیگری، شبیه عیسی شد و به صلیب کشیده شد اجمالاً در بین اقوال دیده می‌شود،<sup>۲</sup> ولی این اقوال با روایت انجیل برنابا تفاوت‌هایی دارند و هیچ بیانی به ناروایی روایت انجیل برنابا نیست.

برای مثال، در روایتی آمده است که عیسی به حواریان گفت که چه کسی حاضر است جان خود را در راه من فدا کند و یکی از حواریان جوان اعلام آمادگی کرد و شبیه عیسی گردید و به قتل رسید.<sup>۳</sup> این روایت هرگز مشکلات روایت انجیل برنابا را

۱. رشید رضا، المنار، ج ۶، ص ۱۹.

۲. لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۸۳.

۳. همان.

ندارد؛ زیرا آن حواری با رضایت خود تسلیم شده است؛ پس کارهای جنون‌آمیز - آن‌گونه که انجیل برنابا به یهودای اسخریوطی نسبت داده است - انجام نمی‌دهد و در نتیجه ایمان مردم به عیسی حفظ می‌شود. هر چند طبق این روایت باید گفت غیر از حواریان عیسی، کسانی که ماجرا را از دور می‌دیدند، چه یهودیان و چه دیگران، همان چیزی را دیده‌اند که سنت مسیحی نقل کرده است و در این رابطه دروغ نقل نکرده‌اند، بلکه اشتباه کرده‌اند و این همان چیزی است که قرآن مجید می‌گوید.

اما این پرسش باقی می‌ماند که چه نیازی بود فرد دیگری شبیه عیسی - که قرار بود فوراً به آسمان برده شود - شده، و به صلیب کشیده شود. اگر قرار بود معجزه‌ای صورت گیرد، این معجزه چه ترجیحی بر معجزه منقول در اناجیل دارد که طبق آن عیسی به صلیب کشیده شد، اما سپس زنده گشت. خصوصاً که بسیاری، چه از موافقان و چه از مخالفان، این را می‌دیدند که عیسی بود که به صلیب کشیده شد. به هر حال این روایت حتی اگر ما وجه ترجیح این صورت را ندانیم باز هم خردستیز نیست و خردگریز است و نمی‌توان آن را رد کرد؛ اما نکته مهم این است که دلیل قطعی برای آن نیست.

مفسری دیگر می‌گوید در این مسئله سه قول وجود دارد: یکی اینکه همه حواریان مانند عیسی شدند و عیسی از آنان خواست که یک نفر خود را فدا کند. یکی پذیرفت و به صلیب کشیده شد و عیسی بالا برده شد. قول دوم این است که همه حواریان مانند عیسی شدند و دشمنان یکی از آنان را دستگیر کردند و به جای عیسی به صلیب کشیدند. قول سوم این است که قیافه کسی عوض نشد، اما آنان یک نفر را گرفتند و به جای عیسی به صلیب کشیدند و چون فاصله زیاد بود مردم گمان کردند که همان عیسی است.<sup>۱</sup>

در تأیید قول سوم شاهی وجود دارد. از اناجیل نقل شد که یهودیان عیسی را پس از دستگیری به رومیان تحویل دادند و اصرار کردند که او به صلیب کشیده شود. اما فرماندار رومی عیسی را بی‌گناه می‌دانست و از این کار اکراه داشت و می‌خواست او را

۱. طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۸۲.

آزاد کند. چه بسا فرماندار فرد دیگری را به صلیب کشیده باشد و یهودیان که ماجرا را از دور نظاره می‌کردند گمان کرده‌اند که فرد مصلوب، عیسی است.

به هر حال همان‌طور که از نقل‌های فوق نیز پیداست، هرچند در سنت اسلامی اصل این مطلب پذیرفته شده است که مطابق قرآن مجید عیسی به صلیب کشیده نشده و امر بر یهودیان مشتبه شده است، اما دربارهٔ اینکه این اشتباه به چه صورت بوده است اقوال زیادی وجود دارد و نمی‌توان یک قول خاص را به سنت اسلامی نسبت داد. البته مسلم است که روایت انجیل برنابا را نمی‌توان به قرآن و سنت اسلامی نسبت داد. همه بیان‌هایی که از سنت اسلامی در مورد این ماجرا نقل شد، خردگریزند و نه خردستیز، هرچند در رابطه با برخی از این بیان‌ها سؤال‌هایی مطرح است.

نکته دیگری که این آیات بیان کرده‌اند این است که خدا عیسی را به سوی خود بالا برد و او زنده است و اینکه اهل کتاب قبل از مرگش به او ایمان می‌آورند. از این قسمت اخیر برخی از مفسران بازگشت دوباره مسیح را استفاده کرده‌اند.<sup>۱</sup> اما اینکه خدا او را چگونه و به چه صورت بالا برد را در ذیل آیه دیگری که به پایان زندگی زمینی عیسی مربوط است بررسی می‌کنیم:

هنگامی که خدا گفت ای عیسی من برگزیده تو و بالابرنده تو به سوی خود و پاک کننده تو از کسانی که کفر ورزیده‌اند هستم (آل عمران: ۵۵).

سخن مهم در این آیه این است که مقصود از «مُتَوَفِّیکَ» - که قبل از بالابردن عیسی واقع شده است - چیست؟

واژه «توفی» به معنای گرفتن شیء به‌طور کامل است و به همین جهت در قرآن به معنای «میراندن» به کار رفته است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، «قل یتوفاکم ملک الموت...»؛ بنابراین متبادر از آیه مذکور این است که «ما میرانده و بالابرنده تو به مکانی رفیع هستیم».<sup>۲</sup>

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۵، ص ۲۱۶.
۲. همان، ج ۳، ص ۳۲۴.
۳. رشیدرضا، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۱۶.

صاحب تفسیر *روض الجنان* پس از نقل سخن ابن‌عباس مبنی بر اینکه مقصود از «متوفیک» همان میراندن است و دلیل آن آیه «قل یتوفیکم ملک الموت» است، می‌گوید: «همین قول به حقیقت نزدیک‌تر است و به ظاهر لایق‌تر، و در آیه دو تأویل است یکی اینکه عیسی سه ساعت مرد و زنده شد و به آسمان برده شد و تأویل دیگر قول مسیحیان است که هفت ساعت مرد و زنده شد».<sup>۱</sup> شریف لاهیجی نیز همین قول را به برخی نسبت می‌دهد.<sup>۲</sup> شیخ طوسی می‌گوید در تفسیر «متوفیک» سه قول مطرح است یکی اینکه تو را از زمین (بدون موت) برگزفیم و به آسمان بردیم. قول دیگر این است که عیسی یک روز وفات یافت و بعد زنده شد و قول سوم این است که در آیه تقدیم و تأخیر است، یعنی اول باید «رافعک» باشد و بعد «متوفیک».<sup>۳</sup> روشن است که قول سوم به دنبال آن است که با آیه «ماقتلوه و ماصلبوه» تعارض نداشته باشد. صاحب تفسیر *بیان السعاده* نیز سه قول را نقل می‌کند که یکی از آنها موت است و دربارهٔ آن دو قول است یکی اینکه سه ساعت مرد و زنده شد و قول دوم همان قول مسیحیان است که به صلیب کشیده شد و دفن شد و زنده شد.<sup>۴</sup> بنابر احتمال دوم باید آیه «ماصلبوه» را تأویل کرد.

صاحب تفسیر *المیزان* تلاش می‌کند که «متوفیک» را به معنای دیگری غیر از میراندن بگیرد؛ البته تلاش ایشان، همان‌طور که خود ایشان نیز اشاره کرده‌اند بیشتر برای هماهنگ کردن این آیه با آیه «ماصلبوه» است و در پایان می‌گوید که آیه صریح نیست.<sup>۵</sup>

به نظر می‌رسد که حق با مفسر اول باشد؛ یعنی متبادر از آیه این است که خدا ابتدا عیسی را میرانده و بعد به آسمان برده است. اگر آیه دیگر، یعنی آیه «ماقتلوه و ماصلبوه»، نبود، کسی در این سخن تردید نمی‌کرد. بر اساس این معنا از آیه، اگر این دو آیه را کنار هم بگذاریم و بخواهیم ظاهر هر دو را نگاه داریم، باید بگوییم که در حادثه صلیب یهودیان اشتباه کردند و عیسی به صلیب کشیده نشد؛ اما خدا قبل از آنکه او را

۱. ابوالفتح رازی، *روض الجنان*، ج ۴، ص ۳۵۰.

۲. لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. طوسی، *تبیان*، ج ۲، ص ۴۷۸.

۴. محمد الجناید، *بیان السعاده*، ج ۱، ص ۲۶۷.

۵. طباطبایی، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۲۴.

به آسمان ببرد، او را میراند و پس از چند ساعت زنده کرد و سپس به آسمان برد. اما در این فرض چند سؤال مهم مطرح می‌شود:

یکی اینکه چرا خدا ابتدا عیسی را میرانده و زنده کرده است و بعد او را به آسمان برده است. اگر قرار است عیسی به صورت زنده، به معنای عادی آن، به آسمان برده شود، این عمل خداوند چه معنایی می‌دهد که او را چند ساعت بمیراند، سپس به صورت اول در آورد و بعد به آسمان ببرد؟

سؤال دوم این است که مفسران از کجای آیه برداشت کرده‌اند که خدا بعد از میراندن، دوباره او را زنده کرد؟ آیه می‌گوید «ما تو را گرفتیم و به سوی خود بالا بردیم» و در آیه هرگز اشاره‌ای به زنده‌شدن دوباره عیسی نیست. از طرفی در آیات دیگری که کلمه «توفی» به کار رفته همه می‌گویند مقصود این است که روح گرفته شده است. پس ظاهر آیه این است که خدا روح مسیح را گرفت و بالا برد.

و سوم اینکه همان‌طور که قبلاً گذشت، مگر ممکن است جسم عیسی نزد خداوند برود؟ مگر خدا مکان دارد؟ و مگر جسم می‌تواند به عالم لامکان برود؟ پس همان‌طور که برخی از مفسران گفته‌اند منظور از رفع، رفع معنوی است و نه مکانی، و روح صعود کرده است. پس روح مسیح همانند روح شهداء است که قرآن درباره آنان می‌فرماید «بیل احياء عند ربهم يرزقون» - زنده است و پیش خداست.<sup>۱</sup>

پس مطابق ظاهر این آیه پایان زندگی زمینی عیسی مانند پایان زندگی شهدا بوده است. حال اگر از ظاهر برخی از آیات و روایات برداشت می‌شود که عیسی در زمانی باز خواهد گشت، باید در این باره همان چیزی را بگوییم که شیعه در آموزه «رجعت» قائل است؛ یعنی برخی از کسانی که وفات یافته‌اند یا شهید شده‌اند در آخرالزمان به همین دنیا باز خواهند گشت و زندگی خواهند کرد. همان‌طور که بقیه کسانی که باز می‌گردند روح به بدنشان برمی‌گردد، عیسی نیز همین گونه رجعت خواهد کرد.

توجه داشته باشیم که آنچه در اینجا گفته شد با توجه به آیه ۵۵ از سوره آل عمران

۱. رک: طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۴؛ رشید رضا، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۶-۳۱۷.

است. البته این بیان تضادی با آیه «ماقتلوه و ما صلیبوه» ندارد؛ چراکه می‌توان گفت که یهودیان او را به صلیب نکشیدند و به قتل نرساندند، اما خدا خودش او را میراند و روح او را بالا برد.

ولی سخن مهم دیگری وجود دارد. در آیه ۵۴ سوره آل عمران آمده است: «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین؛ و [دشمنان عیسی] مکر ورزیدند و خدا مکر در میان آورد و خدا بهتر از همگان مکر می‌انگیزد». سخن این است که علت اینکه سران یهود می‌خواستند عیسی را به قتل برسانند این بود که عیسی اعمال و سوءاستفاده‌های آنان را رد می‌کرد. عیسی در کوچه و بازار و معبد و کنیسه‌ها با مردم بود و برای آنان سخن می‌گفت و سخنان او که به صورت بسیار دلنشینی بیان می‌شد و با معجزات عجیب او تأیید می‌شد، در بسیاری تحول ایجاد می‌کرد و این هرگز خوشایند عالمان و کاهنان یهود نبود. پس آنان مکر و حیلہ کردند؛ آنان زمینه‌سازی کردند که فرماندار رومی عیسی را به صلیب کشیده، به قتل برساند. حال اگر قرآن بفرماید که آنان در این مکر و حیلہ خود موفق نشدند و نتوانستند عیسی را به صلیب بکشند، زیرا خدا عیسی را به آسمان برد، ممکن است کسی بگوید یهودیان به هدف خود رسیده‌اند؛ چراکه آنان می‌خواستند عیسی به فعالیت‌های خود ادامه ندهد و برای آنان فرقی نمی‌کرد که عیسی به صلیب کشیده شود یا به طریق دیگری وفات یابد. در آن زمان شورشیان و یاغیان را به صلیب می‌کشیدند، یهودیان برای اینکه فرماندار رومی را مجبور کنند که او را اعدام کند، عیسی را به شورشی‌بودن متهم کردند و این مکر آنان بود. ولی آنان می‌خواستند که عیسی نباشد و این تنها هدف آنان بود. اما این هدف را خود خداوند برای آنان برآورده کرد، چراکه عیسی را به آسمان برد. خدا نگذاشت آنان عیسی را به صلیب بکشند؛ اما خودش او را میراند و به آسمان برد. آیا «خیر الماکرین» بودن خدا به این است که هدف سران یهود را اجرا کند؟

برای پاسخ به این مسئله، آیات ۵۴ و ۵۵ سوره آل عمران را یک‌بار دیگر به‌طور کامل قرائت می‌کنیم:

و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین. اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الیّ و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الیّ یوم القیامه...



و [دشمنان عیسی] مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا برترین مکرکنندگان است. هنگامی که خدا گفت: «ای عیسی، من در برگیرنده و بالابرنده تو به سوی خود هستم و پاک کننده تو از کسانی که کفر ورزیده‌اند هستم و تا روز قیامت پیروان تو را فوق کافران قرار دهنده هستم».

از این آیات برمی‌آید که سران یهود هرگز به هدف خود نرسیده‌اند. آنان به عیسی کفر ورزیدند و زیر بار حق نرفتند و برای قتل او مکر کردند، اما آنچه مهم بود کاری بود که عیسی درصدد انجام آن بود و رسالتی بود که می‌بایست انجام دهد. آن رسالت انجام شده است و پیروان عیسی فوق کفار قرار خواهند گرفت و خدا عیسی را از کافران پاک گردانید، چون رسالت حق او با باطل کفر کافران آلوده نگردید. آنان می‌خواستند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند؛ اما خدا، با اینکه کافران نمی‌خواستند، نور خود را کامل کرد.<sup>۱</sup>

در قرآن مجید پایان زندگی هیچ یک از انبیا اهمیت ندارد، آنچه مهم است رسالت رسولان است. قرآن مجید درباره خاتم پیامبران می‌گوید:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می‌گردید؟ (آل عمران: ۱۴۴)

و نیز می‌گوید:

انک میت و انهم میتون؛ قطعاً تو خواهی مرد، و آنان نیز خواهند مرد. (الزمر: ۳۰)

پیامبر حتماً می‌میرد، کما اینکه پیامبران قبل از او نیز مردند و فرقی نمی‌کند که در بستر بمیرد یا کشته شود؛ زیرا آنچه مهم است رسالتی است که او انجام داده است. پس امر بر یهودیان مشتبه شد و گمان کردند که به هدف خود رسیده‌اند. بنابراین «عیسی به

صلیب نرفت و کشته نشد» یعنی سران یهود هرگز به هدف خود نرسیدند.

درباره شهدا در قرآن مجید آمده است که «و لائحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده میندازد، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» (آل عمران: ۱۶۹). با اینکه چه به لحاظ لغوی و چه به لحاظ عرف و تجربه مردم کسی که در جنگ کشته شده میت و مرده به حساب می‌آید، اما او را نباید مرده به حساب آورد. شاید بتوان آیه «ماقتلوه و ماصلوه» را این‌گونه تأویل کرد.

### ۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ماجرای پایان زندگی زمینی حضرت عیسی، در عهد جدید به تفصیل و در قرآن مجید به اجمال مطرح شده است. جایگاه و نقش این حادثه را در این دو کتاب از دو بعد می‌توان با هم مقایسه کرد: یکی بعد الاهیاتی و دیگری تاریخی. در بعد الاهیاتی ماجرای صلیب عیسی در عهد جدید نقش محوری دارد و در آموزه‌های بنیادینی مانند انسان، نجات، راه نجات و... تأثیری اساسی دارد؛ صلیب است که انسان سقوط کرده را فرزند خدا می‌گرداند؛ صلیب است که نجات و رستگاری را برای انسان میسر می‌کند؛ صلیب است که راه این رستگاری را ترسیم می‌کند و صلیب است که دوره شریعت را پایان می‌دهد و دوره نجات با ایمان را آغاز می‌کند. صلیب در عهد جدید محور و اساس الاهیات است. این در حالی است که در قرآن مجید چگونگی پایان یافتن زندگی عیسی و نیز هیچ شخصیت دیگری، و نیز هیچ حادثه دیگری، هیچ تأثیری در هیچ یک از آموزه‌های عقیدتی ندارند؛ چراکه راه نجات به وسیله خدا مشخص شده است و شخصیت‌هایی چون مسیح تنها انسان را به این مسیر راهنمایی می‌کنند. نجات و رستگاری همیشه برای انسان ممکن بوده و هیچ شخص یا حادثه‌ای در اصل امکان یا عدم امکان آن مؤثر نبوده است. پس اگر بخواهیم پایان زندگی عیسی را در این دو کتاب به لحاظ الاهیاتی مقایسه کنیم، باید بگوییم نه تنها امر مشترکی بین دو کتاب نیست، بلکه از هر جهت نهایت اختلاف وجود دارد. البته همان‌طور که گذشت برداشت الاهیاتی عهد جدید از این ماجرا خردستیز می‌نماید.

اما از بعد کم‌اهمیت‌تر تاریخی، از چهار انجیل برمی‌آید که حضرت عیسی با توطئه و تحریک یهودیان به وسیله فرماندار رومی محاکمه شد و به صلیب کشیده شده و مدفون شد؛ اما پس از سه روز از قبر برخاست و پس از مدتی به آسمان صعود کرد و زمانی باز خواهد گشت. این ماجرا در هر چهار انجیل با تفاوت‌هایی آمده است.

انجیل برنابا روایتی دیگر ارائه می‌دهد. قیافه یهودای اسخریوطی، که به عیسی خیانت کرد، مانند قیافه عیسی شد و قیافه عیسی نیز به قیافه یهودا شبیه گشت. یهودا را به جای عیسی به صلیب کشیدند و عیسی را خدا به آسمان برد. بسیاری از کسانی که به عیسی ایمان آورده بودند وقتی اعمال یهودا را دیدند، از ایمان خود دست برداشتند. روایت اناجیل رسمی از صلیب خردگریز است؛ اما روایت انجیل برنابا خردستیز است.

قرآن مجید در دو فقره به این موضوع پرداخته است. یکی در سوره نساء آیات ۱۵۶-۱۵۸ که از قول یهودیان نقل می‌کند که ما عیسی را کشتیم؛ اما با رد سخن آنان می‌گوید که او را نکشتند و به صلیب نکشیدند؛ بلکه امر بر آنان مشتبه شد و خدا او را نزد خود به آسمان برد. از ظاهر این آیات تنها این مطلب استفاده می‌شود که عیسی را به صلیب نکشیده‌اند و در واقع یهودیان اشتباه کرده‌اند؛ اما درباره چگونگی این اشتباه در قرآن سخنی نیست. مفسران در توجیه چگونگی این اشتباه اقوال متعددی دارند که البته هیچ یک از این اقوال شباهت به روایت انجیل برنابا ندارند و هرچند درباره آنها سوالاتی وجود دارد اما خردستیز نیستند.

اما در آیه ۵۵ از سوره آل‌عمران پایان زندگی عیسی به گونه‌ای دیگر به تصویر کشیده شده است. ظاهر این آیه این است که خدا عیسی را میرانده و او را نزد خود برده است. اگر ما باشیم و این آیه از قرآن باید بگوییم حضرت عیسی مانند شهدا است که روحشان نزد خدا زندگی می‌کنند. البته عیسی مطابق ظاهر برخی از آیات و نیز روایات روزی برمی‌گردد که این بازگشت به دنیا دقیقاً همان آموزه «رجعت» نزد شیعه است. اگر بخواهیم ظاهر این آیه را بگیریم، که همان‌طور که گذشت مؤیدات بیشتری دارد، باید ظاهر آیه قبل را تأویل کنیم. در سنت اسلامی غالباً آیه سوره نساء «ماقتلوه» را گرفته و آیه ۵۵ سوره آل‌عمران را به گونه‌ای تأویل کرده‌اند. سخن ما این است که هرچند در این باره سخنی قطعی نمی‌توان گفت، ولی این امکان وجود دارد که

کسی ظاهر آیه ۵۵ آل‌عمران را بگیرد و آیه «ماقتلوه...» را تأویل کند. در این صورت در بعد تاریخی اختلاف مهمی بین روایت اناجیل و قرآن وجود ندارد و تنها در بعد الاهیاتی اختلاف است.

میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.

میلر، و. م.، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، [بی‌جا]، حیات ابدی، ۱۹۸۱.

هنری، متی، التفسیر الكامل للكتاب المقدس، ج ۲، قاهره: مطبوعات ایجلز، ۲۰۰۲.

هوردن، ویلیام، راهنمای الاهیات پروتستان، ترجمه ط. میکائیلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

*Catechism of the Catholic Church, Ireland: Veritas, 1991.*

E. McGrath, Alistair, (Ed), *the Christian Theology (An Introduction)*, USA, Blakwell Publishers, 1999.

*The Oxford Dictionary of the Christian Church*, Oxford University Press, 1997.

## کتاب‌نامه

قرآن مجید

کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس ایران.

استید، کریستوفر، فلسفه در مسیحیت باستان، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۰.

اُگریدی، جوان، مسیحیت و بدعتها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷.

انجیل برنابا، ترجمه سردار کابلی، تهران: نشر نیایش، ۱۳۷۹.

انس الامیر کانی، القس جیمس، نظام التعلیم فی علم اللاهوت القویم، ج ۲، بیروت: مطبعة الامیرکان، ۱۸۹۰.

بار کلی، ولیم، تفسیر العهد الجديد، قاهره: دارالتقافة، ۱۹۸۷.

پترسون، مایکل و...، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و...، تهران: طرح نو، ۱۳۸۳.

تیسن، هنری، الاهیات مسیحی، ط. میکائیلیان، تهران: انتشارات حیات ابدی [بی‌تا].

جنابزی، الحاج سلطان محمد، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.

رابرتسون، آرچیبالد، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.

رازی، ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

رشیدرضا، محمد، المنار، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۴۲ق.

سعید، حبیب، المدخل الی الكتاب المقدس، قاهره: دارالتألیف و النشر للكنیسة الاسقفیة، [بی‌تا].

طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴.

طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی [بی‌تا].

لاهیجی، بهاء‌الدین محمد، تفسیر شریف لاهیجی، [تهران]: شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۰.

المسکین، متی، شرح رساله القديس بولس الرسول الی اهل رومیة، قاهره: دير القديس ابنا، ۱۹۹۲.